تحلیل ساختاری طرح داستان ورقه و گلشاه عیوقی

مسعود فروزنده

استادیار دانشگاه شهرکرد

چکیده

ورقه و گلشاه، داستانی زیبا، دل‌انگیز و جذاب است که عیوقی آن را به نظم درآورده. تجزیه و تحلیل اجزا و عناصر سازندهٔ متن یک داستان، زمینهٔ شناخت بیشتر آن را فراهم می‌آورد و نقاط قوت و ضعف آن را باز می‌نمایاند. بنابراین در مقالهٔ حاضر طرح این داستان، به عنوان یکی از اجزای اصلی تشکیل‌دهندهٔ آن، از دیدگاه ساختارگرایی بررسی شده است. در این داستان ورقه، قهرمان اصلی، در پی دستیابی به هدفی خاص، یعنی ازدواج با گلشاه است. در راه رسیدن به هدف با مقاومت نیروهای مخالف روبه‌رو می‌شود و در نتیجه وضع متعادل زندگی او و قبیله‌اش به هم می‌ریزد. ولی قهرمان با کمک نیروهای یاری‌گرش موفق می‌شود بر حریفان غلبه کند، به هدف برسد و وضع متعادل و سامان‌یافته‌ای را که محصول حوادث داستان است، به زندگی خود و قبیله‌اش بازگرداند. حوادثی که در داستان رخ می‌دهد باعث شکل گرفتن چهار سلسله (پی‌رفت) در طرح آن می‌شود. در این مقاله چنان که ذکر شد، طرح این داستان و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن از دیدگاه چند تن از ساخت‌گرایان بررسی و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: داستان ورقه و گلشاه، ساختارگرایی، داستان، طرح (پیرنگ).

تاریخ دریافت: ۸۶/۴/۱۷ تاریخ پذیرش: ۸۶/۱۱/۳

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۶، شماره ۶۰، بهار ۱۳۸۷

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

مقدمه

منظومهٔ داستانی *ورقه و گلشاه*، سرودهٔ عیوقی، «از شاعران دورهٔ اول غزنوی و معاصر سلطان محمود» است (صفا، ۱۳۷۲، ۶۰۱/۱). این منظومه در قالب مثنوی و در بحر متقارب سروده شده و «مجموعه‌ای است که باید آن را مظهر آمیزهٔ عشق و حماسه دانست» (فاضل،۱۳۸۱: ۱۱۶). این داستان در پاره‌ای موارد شباهت‌هایی با داستان *لیلی و مجنون* دارد که از جملهٔ آن‌ها می‌توان به مرگ و دفن عاشق و معشوق در کنار یکدیگر و ازدواج گلشاه با پادشاه شام که بی‌شباهت به ازدواج لیلی با ابن سلام نیست اشاره کرد؛ ولی «شباهت واقعی آن با داستان شاعر عرب، عروة بن حزام العذری با دختر عمّش عفراء بنت عقال است و حتی باید به یقین گفت که همان داستان در میان ایرانیان تغییرات کوچکی یافته و به عنوان داستان *ورقه و گلشاه* معروف گردیده است» (صفا، ۱۳۶۲: ۱۶). «گویا این اقتباس در ایران صورت پذیرفته و با تغییرات کوچک در نام‌ها و با تکمیل و منشرح ساختن داستان به صورتی درآمده است که قابل ایجاد یک داستان منظوم مطلوب باشد» (همان، ۲۰).

در این داستان سرگذشت عاشقانهٔ ورقه وگلشاه آمده است که بنای آن بر یک حادثهٔ عشقی گذاشته شده، ولی راوی هر جا به وصف میدان‌های جنگ رسیده، با تفصیل مطلب و شرح جزئیات به توصیف پهلوانی‌ها، رجزخوانی‌ها و شیوهٔ نبرد قهرمان‌های داستان می‌پردازد. هم‌چنین در این منظومه به مناسبت‌های مختلف، غزل‌هایی در همان بحر اصلی منظومه سروده شده که ساختار قوافی آن‌ها مثل ساختار قوافی در غزل است. این کار در ادبیات فارسی تازگی داشت و «دلیل آن این است که در اصل داستان؛ یعنی قصهٔ عروة و عفراء بیان مطلب با ذکر ابیات عاشقانه و غزل‌های حزن‌آوری از عروة شاعر عرب همراه بوده است و ناقل داستان به شعر فارسی، هرجا که به این ابیات رسیده یک غزل در میان مثنوی گنجانیده است» (همان، ۱۵) و سرانجام این‌که این داستان مانند داستان *لیلی و مجنون* همراه با نومیدی و محرومیت و منجر به عاقبت تأثرانگیز است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

ساختارگرایی

ساختارگرایی نظریه‌ای است که شناخت پدیده‌ها را منوط به بررسی قواعد و الگوهایی می‌داند که ساختار بنیادی آن‌ها را به وجود آورده است. «ساختارگرایان، تمام پدیده‌ها و رخدادهای عالم را دارای ساختارهای مشخص می‌دانند» (شایگان‌فر، ۱۳۸٤: ۸٤) و بر همین اساس به بررسی این ساختارها و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن‌ها و ارتباط این اجزا با یکدیگر می‌پردازند. در ادبیات، ساختارگرایی عبارت از تحقیق در ساختارهای آثار ادبی و شناخت انواع این آثار است. این تحقیق هم درباره ادبیات به عنوان یک کل و هم یک نوع ادبی و سرانجام یک اثر ادبی می‌تواند باشد. در حقیقت کار ساختارگرایی، تجزیه ادبیات، تفکیک آثار و انواع ادبی از یکدیگر و تجزیه یک اثر ادبی به اجزای متشکلهٔ آن است.

داستان

یکی از انواع ادبی که در مکتب ساختارگرایی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، داستان است. داستان «نقل رشته‌ای از حوادث است که بر حسب توالی زمان ترتیب یافته باشد» (فورستر، ۱۳۸٤: ۱۱۸). به عبارت دیگر داستان «دربرگیرنده نمایش کشمکشی است میان دو نیروی متضاد و یک هدف» (میر صادقی، ۱۳۷٦: ۳۲). داستان دارای اجزا و عناصری است که در تحلیل‌های ساختاری، این عناصر تجزیه و تحلیل و روابط آن‌ها، با یکدیگر و با کل داستان سنجیده می‌شود. عناصر اصلی سازندهٔ داستان عبارتند از: راوی، طرح (پیرنگ)، شخصیت، زمینه و حادثه.

طرح

طرح داستان «نقل حوادث است با تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلول» (فورستر، ۱۳۸٤: ۱۱۸). به عبارت دیگر طرح عبارت است از نقشه، نظم، الگو و نمایی از حوادث. در واقع، طرح داستان به حوادث آن نظم منطقی می‌دهد. به گفتهٔ هنری جیمز «زندگی همه تداخل و درهم ریختگی و آشوب است و هنر همه تمایز و بازشناسی و گزینش» (آلوت، ۱۳٦۸: ۱۱۹). بنابراین طرح باعث می‌شود که خواننده با کنجکاوی و اشتیاق به تعقیب حوادث داستان بپردازد و در پی کشف علت وقوع آن‌ها باشد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

«اولین‌بار شکل‌گرایان روس، دو سویهٔ روایت را از یکدیگر متمایز کردند و هر روایت را متشکل از دو سطح دانستند: "داستان" و "پیرنگ". از نظر آنان، داستان رشته‌ای از رخدادها است که بر اساس توالی زمانی و علّی‌شان به هم می‌پیوندند و پیرنگ بازآرایی هنری رخدادها در متن است» (ر. ک. مکاریک، ۱۳۸٤: ۲۰۱؛ اخوت،۱۳۷۱: ۲۵). ژرار ژنت[1] «تمایزی را که فرمالیست‌های روسی میان داستان و پیرنگ قایل می‌شوند، پرداخته‌تر می‌کند و روایت را به سه سطح مجزا تقسیم می‌کند: داستان (histoire)،گزارش(recit) و روایت (narration). از دیدگاه وی گزارش، نظم رخدادها در متن است و مفهومی چون طرح در آثار فرمالیست‌های روسی دارد. داستان نظم نهایی رخدادها در جهان بیرون متن است، هم‌چون مفهوم داستان در آثار فرمالیست‌ها و روایت نحوهٔ ارائهٔ گزارش است» (احمدی، ۱۳۸۵: ۳۱۵؛ اخوت، ۱۳۷۱: ۲۵؛ اسکولز، ۱۳۷۹: ۲۳۱).

بنابراین حوادث داستان بر اساس زمان گاهنامه‌ای تنظیم می‌شود. ولی در طرح ممکن است، زمان گاهنامه‌ای به هم بخورد و راوی از انتهای داستان به روایت حوادث بپردازد (ژنت این نحوهٔ روایت را "پیش‌بینی" نامیده)، یا داستان از میانهٔ راه به گذشته بازگردد (ژنت این نحوهٔ روایت را "بازگشت به گذشته" نامیده) و یا میان زمان طرح و داستان ناهماهنگی ایجاد شود (که ژنت آن را "زمان‌پریشی" نامیده است) (ایگلتون،۱۳۸۰: ۱٤۵؛ احمدی، ۱۳۸۵: ۳۱۵). البته برهم‌خوردن نظم زمانی در طرح داستان، بیشتر خاص رمان‌های امروزی است و «بیشتر کتاب‌های داستانی گذشته بر مبنای نظمی سازمان‌دهی شده‌اند که می‌توان آن را به نظم زمانی و منطقی تعبیر کرد» (تودورف، ۱۳۸۲: ۷٦)؛ یعنی، در بیشتر داستان‌های گذشته، هم داستان و هم طرح آن بر اساس زمان گاهنامه‌ای تنظیم شده است. *ورقه و گلشاه* نیز از این‌گونه داستان‌هاست که داستان و طرح آن بر اساس زمان گاهنامه‌ای تنظیم شده و حوادث آن در داستان و طرح در امتداد زمان یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندد. در ادامهٔ بحث پس از نقل چکیده داستان *ورقه وگلشاه*، به بررسی طرح آن می‌پردازیم.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

چکیده داستان

مقارن ظهور اسلام، قبیله‌ای به نام بنی‌شیبه بود که دو امیر داشت به نام‌های هلال و همام که برادر بودند. همام پسری داشت به نام ورقه و هلال دختری داشت به نام گلشاه.

وقتی این دو پانزده ساله شدند، بزرگان قوم بزمی ترتیب دادند تا آن‌ها را به عقد یکدیگر درآوردند، اما هنوز عقد را نبسته بودند که قبیله بنی‌ضبه به رهبری ربیع به آن‌ها شبیخون زدند و گلشاه را به اسارت بردند.

روز بعد بنی‌شیبه به جنگ با بنی‌ضبه رفتند. در این جنگ ربیع ورقه را اسیر کرد و او را نزد گلشاه برد. چون نزدیک گلشاه رسیدند گلشاه ربیع را کشت و ورقه را آزاد کرد. پسران ربیع به انتقام خون پدر برخاستند، گلشاه پسر بزرگ‌تر را کشت، ولی در جنگ با غالب، پسر کهتر ربیع اسیر شد. غالب که سخت شیفتهٔ گلشاه شده بود، او را به خیمه خود برد. ورقه شبانه به خیمه غالب رفت، او را کشت و گلشاه را آزاد کرد. بنی‌ضبه هم با دیدن این ماجرا گریختند و بنی‌شیبه شادمان و پیروزمندانه به مسکن خویش بازگشتند.

چون در جنگ، بنی‌ضبه تمام دارایی ورقه را غارت کرده بودند، وی تهیدست شده بود و پدر گلشاه حاضر به ازدواج او با گلشاه نبود.

بنابراین ورقه بعد از این که با گلشاه و پدر و مادر او پیمان می‌بندد که گلشاه زن دیگری نشود، نزد دایی‌اش، منذر، شاه یمن می‌رود تا ثروتی به‌دست آورد و بتواند با گلشاه ازدواج کند.

وقتی ورقه به یمن می‌رسد، می‌بیند که پادشاهان عدن و بحرین به یمن حمله کرده و دایی‌اش را اسیر کرده‌اند. ورقه با کمک وزیر منذر سپاهی فراهم می‌کند و به جنگ با پادشاهان عدن و بحرین می‌رود؛ آن‌ها را شکست می‌دهد و دایی‌اش را آزاد می‌کند. منذر هم ورقه را با ثروت بسیار راهی قبیله‌اش می‌کند. وقتی ورقه به یمن رفته بود، پادشاه شام به قبیله بنی‌شیبه آمد و با گلشاه ازدواج کرد و او را به شام برد.

چون ورقه به قبیله‌اش بازگشت کنیزکی از قبیله او را از حقیقت ماجرا آگاه کرد. ورقه چون این سخن را شنید به سوی شام به راه افتاد؛ در راه با راهزنان درگیر شد؛ آن‌ها را فراری داد ولی خودش هم زخمی شد. پادشاه شام و غلامانش او را یافتند و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

نشناخته به کاخ گلشاه بردند (چون ورقه خودش را نصربن احمد از قبیلهٔ خزاعه معرفی کرد). در آن‌جا ورقه وگلشاه همدیگر را شناختند. وقتی پادشاه شام از ماجرا آگاه شد به ورقه گفت حاضر است گلشاه را طلاق بدهد تا با او ازدواج کند. ورقه نپذیرفت و به سوی قبیله‌اش به راه افتاد، ولی در راه درگذشت. غلامان پادشاه شام خبر مرگ ورقه را به او و گلشاه رساندند. گلشاه به همراه پادشاه شام و خدم و حشم بر سر گور ورقه آمد و همان‌جا برسر گور ورقه جان داد. وقتی پیامبر اکرم(ص) از ماجرا آگاه شد، بر سر گور ورقه و گلشاه رفت و به‌درگاه خداوند دعا کرد تا آن‌ها را دوباره زنده کند. خداوند ورقه و گلشاه را دوباره زنده کرد. پیامبر(ص) هم آن‌ها را به عقد یکدیگر درآورد و آن دو تا آخر عمر در کنار یکدیگر زندگی کردند.

در این‌جا، طرح داستان *ورقه و گلشاه* بر اساس دیدگاه‌های ژنت، تزوتان تودورف[۲]،کلود برمون[۳] و آلژیرداس گرماس[٤]، بررسی و تحلیل می‌شود. از دلایل انتخاب دیدگاه‌ها و الگوهای این سه پژوهش‌گر برای بررسی و تحلیل، یکی این است که کارشان در ادامهٔ کار ولادیمیر پروپ (شکل‌شناس بزرگ روس) و کامل‌کنندهٔ پژوهش‌های وی در زمینهٔ شکل‌شناسی داستان است و دیگر متناسب‌بودن دیدگاه‌های آنان است برای بررسی این داستان. چون هدف افرادی مانند تودورف، برمون و گرماس، این بوده که «به "دستور زبان" جهانی روایت دست یابند و یک نظام نحوی جهان‌شمول برای بررسی روایت تدوین کنند و هدف آن‌ها از پژوهش‌هایشان تنها به دست دادن تفسیرهایی از متونی خاص نیست» (سلدن،۱۳۷۲: ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۵).

تحلیل ساختاری طرح داستان

تزوتان تودورف معتقد است:

«کلیهٔ قواعد نحوی زبان در هیئتی روایتی بازگو می‌شوند. وی واحد کمینهٔ روایت را، قضیه(Proposition) می‌داند و پس از تعیین واحد کمینه (قضیه)، دو سطح عالی‌تر آراء خود را نیز توصیف می‌کند: سلسله (Sequence)[٥] و متن. به اعتقاد وی گروهی از قضایا، سلسله را به وجود می‌آورند و سلسلهٔ پایه‌ای از پنج قضیه تشکیل می‌شود که ناظر بر توصیف وضعیت معینی است که در هم ریخته و دوباره به شکلی تغییریافته، سامان گرفته است. لذا این پنج قضیه را می‌توان به شرح زیر مشخص کرد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

تعادل«۱» مثلاً صلح.

قهر«۱» دشمن هجوم می‌آورد.

از میان رفتن تعادل، جنگ.

قهر«۲» دشمن شکست می‌خورد.

تعادل«۲» صلح وشرایط جدید» (سلدن، ۱۳۷۲: ۱۱۰-۱۱۱).

بر طبق نظریهٔ تودورف، داستان *ورقه و گلشاه* از چهار سلسلهٔ متوالی تشکیل شده است که در زیر به بررسی این سلسله‌ها پرداخته می‌شود.

سلسلهٔ«۱»: اولین سلسلهٔ داستان مشتمل بر قضایای زیر است:

۱. تعادل آغازین (ورقه و گلشاه می‌خواهند ازدواج کنند)؛

۲. ربیع، با سپاهش به آن‌ها شبیخون می‌زند و گلشاه را با خود می‌برد؛

۳. قبیله بنی‌شیبه و ورقه به جنگ با بنی‌ضبه می‌روند؛

٤. بنی‌ضبه شکست می‌خورند و فرار می‌کنند؛

۵. تعادل (بنی‌شیبه، پیروزمندانه در حالی که گلشاه را با خود آورده‌اند به قبیله باز می‌گردند).

طرح داستان با وضعیتی آغاز شده که "امکان بالقوه‌ای" را در خود می‌پرورد. می‌توان "وضعیت پایدار" آغازینی را برای داستان تصور کرد که پیش از این امکان وجود داشته است. قبیلهٔ بنی‌شیبه در صلح و آرامش زندگی می‌کردند و طبق روال عادی می‌خواهند برای ورقه و گلشاه، فرزندان دو امیر قبیله جشن ازدواج ترتیب دهند. ولی چنان‌که ذکر شد، این وضعیت عادی، یک امکان دگرگونی را در خود می‌پروراند و آن این‌که گلشاه بت زیبارویی است که وصف زیبایی او در همهٔ قبایل عرب پیچیده است و از هر سو خواستگارانی به خواستگاری وی می‌آیند و همین امر باعث دگرگونی در زندگی قهرمانان داستان و قبیلهٔ آن‌ها می‌شود. بنابراین اولین مسئله‌ای که در روند حوادث داستان نقش تعیین‌کننده دارد و باعث به وجود آمدن حوادث بعدی می‌شود، زیبایی گلشاه و ازدواج او با ورقه است که همین مسئله سبب می‌شود که در شب عروسی، یکی از خواستگاران به نام ربیع به آن‌ها شبیخون بزند. دلیل شبیخون او این است که چند بار به خواستگاری گلشاه آمده و جواب رد می‌شنود، بنابراین کینه‌ور

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

می‌شود وچون از عشق و نامزدی ورقه و گلشاه آگاهی می‌یابد، منتظر می‌ماند که آن‌ها چه موقع می‌خواهند جشن عروسی بگیرند تا به آن‌ها حمله کند. شاعر عاشق شدن ربیع و خواستگاری و تهدید او را این‌گونه بیان می‌کند:

ربیع بن عدنان ز گلشه خبر — شنیده بد از مردم بابصر
ز بس نعت آن لعبت خوب‌چهر — به دلش اندرون رسته بد بیخ مهر
فرستاده بد پنج شش ره پیام — سوی باب گلشاه فرخنده نام
که با مهر من مهر پیوسته کن — در کینه و داوری بسته کن
به من ده تو آن دل‌گسل ماه را — پری‌چهره گلشاه دل‌خواه را
مکن جان فدا بهر فرزند را — یکی پند بس مر خردمند را
شنیدم که با ورقهٔ تیزچهر — درآمد به عهد و بپیوست مهر
ز قول من ار بگسلی هوش و رای — شبیخون و جنگ مرا دار پای

(عیوقی،۱۳٦۲: ۵۱-۵۲)

در این شبیخون دشمنان عدهٔ زیادی را می‌کشند، اموال همهٔ قبیله از جمله ورقه را غارت می‌کنند و گلشاه را با خود می‌برند. در ادامه، بنی‌شیبه به جنگ بنی‌ضبه می‌روند، در این قسمت از داستان که عشق و حماسه به هم آمیخته است، راوی با بیانی حماسی به توصیف رجزخوانی‌ها، رشادت‌ها و جنگ دلاوران دو قبیله می‌پردازد، هم‌چنین چند مورد غزل هم آمده است که در آن‌ها از زبان ورقه و ربیع به شرح دلدادگی، هجران و فراق عاشقان و سوگواری ورقه در مرگ پدر پرداخته می‌شود. برای نمونه ابیات زیر در قالب غزل از زبان ورقه در هجران گلشاه گفته شده:

کجا رفتی ای دل‌گسل یار من — مگر سیر گشتی ز دیدار من
نجستم بتا هرگز آزار تو — چرا جستی ای دوست آزار من
چگونه است بی من بتا کار تو — که با جان رسید از عنا کار من
ز من زارتر گردی اندر فراق — اگر بشنوی نالهٔ زار من
بر تست زنهار جان و دلم — نگه دار زنهار زنهار من

(همان، ۵۵)

سرانجام پس از این که هلال، پدر ورقه، ربیع و پسر بزرگ او و افرادی دیگر از دو قبیله کشته می‌شوند، جنگ به سود بنی‌شیبه پایان می‌یابد و آن‌ها پیروزمندانه به محل

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

زندگی خویش باز می‌گردند. نکتهٔ جالب توجه در این جنگ این است که گلشاه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، او که با اظهار عشق به ربیع توانسته اعتمادش را جلب کند، نقاب به چهره می‌زند، سلاح می‌پوشد و به میدان جنگ می‌آید و نظاره‌گر جنگ ربیع با ورقه می‌شود و هنگامی که ربیع، ورقه را دست‌بسته نزد او می‌برد،گلشاه او را می‌کشد و ورقه را آزاد می‌کند، در ادامهٔ جنگ هم پسر بزرگ ربیع را می‌کشد تا این‌که غالب، پسر کوچک ربیع او را اسیر می‌کند. از این‌جا به بعد است که ورقه هنرنمایی می‌کند و شبانه به خیمهٔ غالب می‌رود، او را می‌کشد و گلشاه را آزاد می‌کند.

تا این‌جا اوضاع بر وفق مراد قهرمانان داستان می‌شود؛ به گونه‌ای که آن‌ها می‌توانند با هم ازدواج کنند ولی موفق به انجام این کار نمی‌شوند، زیرا به گفته کلود برمون «هر پی‌رفت آغازین در گسترش خود، پی‌رفتی تازه می‌آفریند که خود آغازگاه پی‌رفتی دیگر است و این فراشد ادامه می‌یابد تا به آخرین پی‌رفت برسیم که حالت پایدار به دست آید» (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۶۷). بنابراین سلسلهٔ دوم شکل می‌گیرد.

سلسلهٔ«۲»: سلسلهٔ دوم داستان مشتمل بر قضایای زیر است:

تعادل آغازین؛

پدرگلشاه به دلیل تهیدستی ورقه، دخترش را به او نمی‌دهد؛

ورقه برای به دست آوردن ثروت به یمن می‌رود؛

او با ثروتی سرشار به سوی قبیله باز می‌گردد؛

تعادل.

در پایان حوادث سلسلهٔ نخست صلح و وضعیت متعادل برقرار می‌شود و وضعیت پایداری در قبیله به وجود می‌آید؛ ولی باز هم این وضعیت یک امکان دگرگونی را در خود می‌پروراند، چون همان‌گونه که در تحلیل حوادث آن اشاره شد، مشکلی پیش می‌آید که مانع از ادامهٔ وضعیت متعادل می‌شود و آن، تهیدستی ورقه است که دشمنان در شبیخون خود همهٔ اموال او را به غارت برده‌اند و پدر گلشاه هم حاضر نیست دخترش را به یک آدم فقیر بدهد. این است که حوادث بعدی داستان شکل می‌گیرد، در این پاره، دو غلام باوفای ورقه (سعد و آزادچهر) هر یک به سویی می‌روند تا پولی برای او فراهم کنند، ولی در ادامهٔ داستان از موفقیت یا عدم موفقیت آن‌ها سخنی به

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

میان نمی‌آید. حرکت غلامان ورقه می‌تواند در روند حوادث داستان نقش تعیین‌کننده داشته باشد، ولی چون در ادامهٔ داستان، دیگر سخنی از نتیجه اقدام آن‌ها به میان نمی‌آید، تأثیری هم در حوادث بعدی داستان ندارد.

دیگر این که ورقه وقتی به یمن، قلمرو فرمانروایی دایی‌اش می‌رسد، حوادث بسیاری را پشت سر می‌گذارد. چون او به یمن نزدیک می‌شود، اوضاع را آشفته می‌بیند و در می‌یابد که پادشاهان عدن و بحرین به یمن حمله کرده و منذر و سرهنگانش را اسیر کرده‌اند، این است که وارد پایتخت یمن می‌شود و سپاهی در اختیار او گذاشته می‌شود تا به جنگ دشمن برود. در جنگ دشمن را شکست می‌دهد و دایی‌اش را آزاد می‌کند و به پایتخت باز می‌گرداند و سرانجام موفق می‌شود با ثروتی به سوی قبیله بازگردد. حادثه‌ای که در یمن برای ورقه پیش آمد، به عنوان یک مشکل که بر سر راه قهرمان قرار می‌گیرد، مطرح می‌شود و این حادثه جزو حوادث اصلی داستان محسوب می‌شود؛ چون موفقیت یا عدم موفقیت او در روند وقایع داستان نقش اساسی دارد. در این‌جا هم ورقه در حالتی که موانع را پشت سر گذاشته به قبیله بر می‌گردد تا با گلشاه ازدواج کند؛ ولی باز هم مانعی پیش می‌آید که او نمی‌تواند با گلشاه ازدواج کند. همان‌طورکه در بررسی قضایای سلسلهٔ اول گفته شد وصف زیبایی گلشاه در سرزمین عرب پیچیده بود و وی خواستگاران بسیاری پیدا کرده بود. یکی دیگر از این خواستگاران پادشاه شام بود که در همان موقع رفتن ورقه به یمن، به خواستگاری گلشاه آمد. همین مسئله باعث پیدا آمدن مشکل تازه و عدم کامیابی ورقه و در نهایت شکل‌گیری سلسلهٔ سوم حوادث داستان می‌شود.

سلسلهٔ«۳» مشتمل بر قضایای زیر است:

تعادل آغازین؛

پادشاه شام به خواستگاری گلشاه می‌آید؛

با گلشاه ازدواج می‌کند؛

در قبیله شایع می‌کنند که گلشاه مرده است؛

وضع متعادل.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

چنان‌که گفته شد ورقه پس از بازگشت از یمن نیز موفق به ازدواج با گلشاه نشد؛ زیرا پادشاه شام در جامه بازرگانان و با ثروت بسیار به قبیلهٔ گلشاه می‌آید، بذل و بخشش‌های فراوانی می‌کند و سرانجام موفق می‌شود با تطمیع پدر و مادر گلشاه و جلب موافقت آنان با گلشاه ازدواج کند و او را به شام ببرد. در این پاره از داستان حادثهٔ دیگری هم شکل گرفت و آن شایعهٔ مرگ گلشاه بود که در قبیله منتشر شد. گلشاه و پدرش برای این که ورقه از این ازدواج باخبر نشود هرکدام از راهی سعی کردند او را قانع کنند که گلشاه مرده است، گلشاه انگشتری خود را به غلامش می‌دهد تا آن را به ورقه بدهد و به او بگوید که گلشاه مرده است. البته انگیزهٔ گلشاه برای چنین اقدامی این بود که ورقه با شنیدن خبر ازدواج او ناراحت و متأثر نشود و هدفش فریب ورقه نبود، ولی پدر او قصد فریب ورقه را داشت؛ بنابراین گوسفندی را می‌کشد و در گوری دفن می‌کند و به همه می‌گوید که این گور گلشاه است. چون ورقه بازمی‌گردد ابتدا مرگ او را باور می‌کند، اما کنیزکی از قبیله او را از حقیقت ماجرا آگاه می‌کند. اقدام کنیزک نقش اساسی در حوادث داستان دارد و باعث ادامهٔ روند داستان و گسترش طرح آن می‌شود، زیرا با سخن او بود که ورقه از ازدواج گلشاه آگاه می‌شود و به سوی شام به راه می‌افتد و حوادث بعدی داستان شکل می‌گیرد و اگر چنین خبری به ورقه داده نمی‌شد و او در باور اولیه باقی می‌ماند که گلشاه مرده است، به هر حال قبیله به سوی وضعیت متعادل آغازین بازمی‌گشت: هر چند که وضع جدید قبیله با وضعیتی که در آغاز داستان داشت متفاوت بود؛ زیرا ورقه پدرش و گلشاه را از دست داده بود و او و قبیله‌اش حوادث بسیاری را پشت سرگذاشته بودند.

سلسلهٔ«٤»: سلسلهٔ چهارم مشتمل بر قضایای ذیل است:

تعادل آغازین؛

ورقه از ازدواج گلشاه آگاه می‌شود و به سوی شام به راه می‌افتد؛

در شام با گلشاه دیدار می‌کند؛

با گلشاه وداع می‌کند و به سوی قبیله باز می‌گردد؛

تعادل نهایی (مرگ و دوباره زنده‌شدن ورقه و گلشاه).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

ورقه پس از شنیدن خبر ازدواج گلشاه به سوی شام به راه می‌افتد. درگیری او با دزدان در راه شام و زخمی شدنش باعث می‌شود که پادشاه شام و کسانش ورقه را به کاخ گلشاه ببرند (دلیل درگیر شدن دزدان با ورقه، ناامنی راه‌ها در آن روزگار ذکر شده است).

البته آن‌ها ورقه را نمی‌شناختند، چون ورقه خود را نصربن احمد از قبیله خزاعه معرفی کرد. ورقه در کاخ بهبود می‌یابد و چون در می‌یابد که در کاخ گلشاه است، با زیرکی انگشتری گلشاه را به او می‌رساند (همان انگشتری که گلشاه آن را به غلامش داده بود تا به ورقه بدهد و به همراه آن خبر مرگ گلشاه را به او برساند). گلشاه که از وجود ورقه در کاخش آگاه می‌شود به ملاقات او می‌آید.

نکته جالب در این‌جا این‌که، پادشاه شام وقتی ورقه را شناخت، حاضر شد گلشاه را طلاق دهد تا با ورقه ازدواج کند، ولی ورقه نمی‌پذیرد، دیگر این که گلشاه از زمانی که همسر پادشاه شام شد تا دم مرگ هیچ‌گاه به او اظهار عشق نکرد و پادشاه شام هم به دیداری از او خرسند بود. ورقه پس از دیدار با گلشاه، نومید و ناراحت به سوی قبیله خود به راه می‌افتد؛ در راه به طبیبی به نام غراب‌الیمانی می‌رسد و غراب‌الیمانی درمی‌یابد که ورقه به درد عشق گرفتار است. البته این یک حادثه فرعی است و در روند حوادث داستان نقشی ندارد، از این‌جا به بعد به بخش پایانی؛ یعنی، "گره‌گشایی داستان"[۶] می‌رسیم. ورقه در راه جان می‌سپارد. غلامان پادشاه شام او را دفن می‌کنند و خبر مرگ وی را به پادشاه شام وگلشاه می‌رسانند. همین امر باعث می‌شود که گلشاه به همراه پادشاه شام و اطرافیان بر سر گور ورقه بیاید و بر سر گور ورقه جان به جان‌آفرین تسلیم کند. گلشاه را در کنار ورقه دفن می‌کنند تا این که پس از چندی این دو با دعای پیامبر(ص) دوباره زنده می‌شوند، با هم ازدواج می‌کنند و تا آخر عمر در کنار هم زندگی می‌کنند.

کلود برمون معتقد است:

«در طرح هر داستان پی‌رفت‌هایی یا به عبارت بهتر روایت‌هایی فرعی وجود دارد. هر "پی‌رفت" داستانی کوچک است و هر داستان پی‌رفتی کلی یا اصلی. برمون پی‌رفت را عنصر اصلی ساختار روایی دانست. قاعدهٔ سه‌گانه‌ای که هم‌چون ساختار

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

اصلی داستان مطرح می‌شود، در مورد هر پی‌رفت نیز صادق است. هر پی‌رفت نیز بر سه پایه استوار است:

۱. وضعیتی امکان دگرگونی را در خود دارد.

۲. حادثه یا دگرگونی رخ می‌دهد.

۳. وضعیتی که محصول تحقق یا عدم تحقق آن امکان است پدید می‌آید» (احمدی، ۱۳۸۵: ۱٦٦).

بر طبق نظریه کلود برمون نیز چهار پی‌رفت (سلسله) در داستان وجود دارد.

پی‌رفت۱)

پایهٔ۱) قبیله بنی‌شیبه در وضعیت متعادلی به سر می‌برد، ولی این وضع امکان یک دگرگونی را در خود دارد. گلشاه، دختر یکی از امیران قبیله، بت زیبارویی است. ورقه، پسر دیگر امیر قبیله عاشق اوست، گلشاه نیز ورقه را دوست دارد. سرانجام این دو می‌خواهند با هم ازدواج کنند، ولی گلشاه خواستگاران دیگری هم داردکه از هر سو به خواستگاری وی می‌آیند. خواستگاری ربیع با تهدید همراه است. او برای پدر گلشاه پیام می‌فرستد که اگر گلشاه را به او ندهد، باید آمادهٔ جنگ باشد.

پایهٔ۲) حادثه رخ می‌دهد و در شب عروسی دشمن به آن‌ها شبیخون می‌زند. قهرمانان داستان هم به مقابله با دشمن می‌پردازند و بر او پیروز می‌شوند.

پایهٔ۳) پس از این حادثه وضعیت جدیدی بر قبیله حاکم می‌شود.

پی‌رفت۲)

پایهٔ۱) پس از پیروزی بر دشمن دوباره وضعیت متعادلی در زندگی قهرمانان برقرار می‌شود، ولی این وضعیت هم امکان یک دگرگونی را در خود دارد. ورقه تهیدست شده بود و نمی‌توانست با گلشاه ازدواج کند.

پایهٔ۲) بنابراین حادثه‌ای رخ می‌دهد. ورقه به یمن می‌رود. حوادثی را پشت سر می‌گذارد و سرانجام با دست پر و پیروزمندانه به قبیله باز می‌گردد.

پایهٔ۳) برای بار سوم وضعیتی عادی که محصول حوادث پیشین است برقرار می‌شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

پی رفت۳)

پایهٔ۱) پس از رفتن ورقه به یمن، وضعیت متعادلی به قبیله بازگشت.

پایهٔ۲) آمدن پادشاه شام و ازدواج او با گلشاه همزمان با حادثه‌ای که برای ورقه پیش آمده بود (در پی‌رفت دوم)، باعث دگرگونی این وضع متعادل و به وجود آمدن حادثه‌ای دیگر در قبیله شد.

پایهٔ۳) این حادثه نیز پس از این که در قبیله شایع شد گلشاه مرده است، ظاهراً پشت سر گذاشته شد و قبیله به وضعیت تعادل بازگشت. هرچند این وضعیت مانند وضعیت قبیله در آغاز داستان یا حداقل مانند وضعیت پس از جنگ با ربیع نبود. زیرا گذشته از حوادث دیگری که روی داده بود، ورقه داغدار گلشاه بود.

پی رفت٤)

پایهٔ ۱) وضعیت متعادلی بر زندگی قهرمانان داستان حاکم است.

پایهٔ۲) کنیزکی ورقه را از ازدواج گلشاه با پادشاه شام آگاه می‌کند، بنابراین وضعیت ظاهراً آرام قبیله دگرگون می‌شود و باز حادثه‌ای رخ می‌دهد. ورقه به سوی شام راه می‌افتد و پس از دیدار با گلشاه در راه می‌میرد، گلشاه هم بر سر گور او جان می‌بازد و سرانجام این دو با دعای پیامبر(ص) زنده می‌شوند و با هم ازدواج می‌کنند.

پایهٔ۳) وضعیت متعادل و پایداری حاکم می‌شود و حوادث داستان پایان می‌یابد.

ولادیمیر پروپ، سی و یک نقش ویژه و هفت حوزه عملیات برای نقش‌های قصه در قصه‌ها در نظر گرفته بود (ر.ک. پروپ، ۱۳٦۸: ۱۳۳ و ۱٦۱-۱٦۲).

«گرماس روایت‌شناسی را بر پایه ریخت‌شناسی حکایت ولادیمیر پروپ استوار کرده است. او به جای هفت حوزهٔ عمل پروپ، سه جفت تقابل دوتایی را پیشنهاد می‌کند که هر شش نقش یا کنشگر (actant) مورد نظر او را شامل می‌شود: شناسنده/ موضوع شناسایی، فرستنده/ گیرنده، کمک‌کننده / مخالف» (سلدن، ۱۳۷۲: ۱۰۸؛ احمدی، ۱۳۸۵، ۱٦۳).

از دیدگاه گرماس «شخصیت اصلی در پی دستیابی به هدفی خاص است، با مقاومت حریف روبه‌رو می‌شود و از یاری‌گر کمک می‌گیرد؛ یک قدرت راسخ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

(فرستنده) او را به مأموریت گسیل می‌دارد. این روال یک دریافت‌گر (گیرنده) هم دارد» (مکاریک، ۱۳۸٤: ۱۵۲).

بر طبق الگوی گرماس:

ورقه، شخصیت اصلی داستان، در پی دست‌یابی به هدف خاصی (ازدواج با گلشاه) است. در راه رسیدن به هدف با مقاومت حریف روبه‌رو می‌شود و از یاری‌گر کمک می‌گیرد، بنابراین:

ورقه شناسنده است/ ازدواج ـ موضوع شناسایی

نیاز درونی و احساس قهرمان ـ فرستنده/ ورقه ـ گیرنده

گلشاه، همام (پدر ورقه)، هلال (پدر گلشاه)، مادر گلشاه، سعد و آزادچهر (غلامان ورقه)، منذر، وزیر منذر، کنیزک قبیلهٔ بنی‌شیبه، پادشاه شام و غلامان او، غلام و کنیزک گلشاه، کمک‌کننده هستند/ ربیع، پسرانش، هلال، مادر گلشاه، پادشاه شام، پیرزن (که قاصد پادشاه شام بود و پیام او را به مادر گلشاه رساند)، مخالف هستند.

پدر و مادر گلشاه در اصل از شخصیت‌های کمک‌کننده هستند، ولی پدر گلشاه با مخالفت با ازدواج ورقه با گلشاه به سبب تهیدستی ورقه و بعد موافقت با ازدواج گلشاه با پادشاه شام در پاره‌ای حوادث داستان جزء اشخاص مخالف محسوب می‌شود. مادر گلشاه نیز به دلیل موافقت با ازدواج گلشاه و پادشاه شام در یک صحنه از داستان جزء اشخاص مخالف است.

نتیجه‌گیری

ساختار طرح داستان *ورقه و گلشاه*، بر اساس زمان گاهنامه‌ای تنظیم شده است؛ یعنی، حوادث داستان بر اساس روابط علت و معلول، یکی پس از دیگری در امتداد زمان به وقوع می‌پیوندد.

طرح این داستان از چهار سلسلهٔ متوالی تشکیل شده است که به شکل حلقه‌های زنجیر به دنبال هم آمده‌اند. بنابراین در طرح این داستان بر اساس سلسله‌های چهارگانه چنین وضعیتی داریم:

تعادل ← به هم خوردن تعادل ← تعادل.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

در آغاز داستان وضعیت متعادلی وجود دارد، بعد با هجوم نیروهای مخالف تعادل به هم می‌خورد و با اقدام قهرمانان این تعادل دوباره برقرار می‌شود که این حالت چهاربار در داستان اتفاق می‌افتد. البته وضعیت متعادلی که پس از حوادث سلسله‌های داستان به وجود می‌آید، مانند تعادل آغازین داستان نیست و در وضعیت کلی زندگی قهرمانان داستان و قبیله آن‌ها دگرگونی‌هایی به وجود آمده است.

این داستان عرصه کشمکش قهرمانان با نیروهای مخالف است. کشمکش‌های داستان بیشتر از نوع "کشمکش‌های جسمانی" می‌باشند (ر.ک. میرصادقی، ۱۳۷٦: ۷۲). قهرمان اصلی داستان (ورقه) برای رسیدن به هدف خود تلاش می‌کند که در این راه نیروهایی به او یاری می‌رسانند و نیروهایی در برابر او ایستاده‌اند تا مانع رسیدن او به هدف شوند.

ورقه وگلشاه مانند بیشتر داستان‌های کهن، طرحی ساده و ابتدایی دارد و پیچیدگی خاصی، آن‌چنان که در طرح رمان‌های امروزی هست، در طرح این داستان دیده نمی‌شود.

در تحلیل نهایی طرح این داستان به این نتیجه می‌رسیم که علت واقعی پیدایش حوادث این داستان زیبایی گلشاه است که وصف آن در بین اعراب پیچیده و وی خواستگاران زیادی پیدا کرده است و این خواستگاران از ابتدا تا انتهای داستان مانع قهرمانان برای رسیدن به هدفشان می‌شوند و پیوسته مشکلاتی برای آنان ایجاد می‌کنند.

پی‌نوشت

۱. *Gerard Genette* متولد ۱۹۳۰.

۲. *Tzvetan Todoro* زبان‌شناس و روایت‌شناس بلغاری مقیم فرانسه.

۳. *Claud Bremond* منتقد فرانسوی متولد ۱۹۲۹.

٤. *A.j.Greimas* متولد۱۹۱۷ در لیتوانی.

۵. اصطلاح *(Sequence)* را عباس مخبر "سلسله" ترجمه کرده و بابک احمدی "پی‌رفت".

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]

۶. گره‌گشایی(*resolution*) پی‌آمد وضعیت و موقعیت پیچیده یا نتیجهٔ نهایی رشتهٔ حوادث است. در گره‌گشایی، سرنوشت شخصیت یا شخصیت‌های داستان تعیین می‌شود، خواه این موقعیت به نفع آن‌ها باشد یا به ضررشان (میر صادقی، ۱۳۷۶: ۷۷).

منابع

آلوت، میریام. (۱۳۶۸). *رمان به روایت رمان‌نویسان*. ترجمه علی‌محمد حق‌شناس. تهران: مرکز.

احمدی، بابک. (۱۳۸۵). *ساختار و تأویل متن*. چاپ هشتم. تهران: مرکز.

اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.

اسکولز، رابرت. (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمهٔ فرزانهٔ طاهری. تهران: آگه.

ایگلتون، تری. (۱۳۸۰). *پیش درآمدی بر نظریهٔ ادبی*. ترجمهٔ عباس مخبر. ویراست دوم. تهران: مرکز.

پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۸). *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.

تودورف، تزوتان. (۱۳۸۲). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه محمد نبوی. چاپ دوم. تهران: آگه.

جوادی، جواد. (۱۳۷۵). *فریدونیان، ضحاکیان و مزدکیان*. تهران: مؤلف.

سلدن، رامان. (۱۳۷۲). *راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.

شایگان‌فر، حمیدرضا. (۱۳۸۴). *نقد ادبی*. چاپ دوم. تهران: دستان.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. چاپ سیزدهم. تهران: فردوس.

ـــــــــــ. (۱۳۶۲). *مقدمهٔ داستان ورقه و گلشاه عیوقی*. چاپ دوم. تهران: فردوس.

عیوقی. (۱۳۶۲). *ورقه و گلشاه*. به اهتمام ذبیح‌الله صفا. چاپ دوم. تهران: فردوس.

فاضل، احمد. (۱۳۸۱). «آمیزش عشق و حماسه با نگاهی به ورقه وگلشاه عیوقی». *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*. جلد سیزدهم. شماره ۱. صص۱۱۵- ۱۳۲.

فورستر، ادوارد مورگان. (۱۳۸۴). *جنبه‌های رمان*. ترجمهٔ ابراهیم یونسی. چاپ پنجم. تهران: نگاه.

مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۴). *دانش‌نامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمهٔ مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). *عناصر داستان*. چاپ سوم. تهران: سخن.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1387.16.60.13.7]